

ورزشکار مجله رسالت در یک سفر ۳۵ روزه از توس تا قونیه  
به دنبال ادای دینش به فردوسی حکیم بود

# پا به رکاب میان دو قلعه فرهنگ

۵۰۴



عکس دریافتی

دکتر نوفرستی در حالی آسمانی شد  
که میراثی از امید برای بیماران سرطانی بر جای گذاشت

## پرواز ابدی پزشک اخلاق

۶



مردم درخواست مرمت فنس کال عمیق  
کوچه لادن ۲۲،۱ را دارند

۲

## آخر کوچه، آخر امنیت

روایت هایی از مادر شهید حسن شریعت  
از قد بلند و نحوه شهادت فرزندش

۷

## هر روز در صف اول تظاهرات



مردم درخواست مرمت فنس کال عمیق کوچه لادن ۲۲،۱ را دارند

## آخر کوچه آخر امنیت



رضا ریاحی اکیوچه لادن ۲۲،۱ شاید در نگاه اول، یکی از گذرهای آرام محله لادن باشد که تنها خاکی بودنش به چشم می آید. اما این معبر مشکل بزرگ تری هم دارد. انتهای این کوچه به کالی می رسد که زمانی با فنس ها پوشیده شده بود و حالا به نقطه نگران کننده این معبر بدل شده است: فنس هایی که برای ایجاد امنیت نصب شده بود. توسط معتمدان متجاهر که دوروبر این کال رفت و آمد دارند. از بین رفته است و همین موضوع، نگرانی های بسیاری برای اهالی به وجود آورده است. حالاکه فعالیت تابستانه کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان شماره ۱ و دبستان دخترانه حضرت زهرا<sup>(س)</sup> که در این معبر قرار دارد، آغاز شده است و بچه های زیادی هرروز در این کوچه تردد می کنند.

### ● فنس ها از دست معتمدان در امان نیست

کوچه لادن ۲۲،۱ یکی از معابر آموزشی محله لادن است. دبستان دخترانه حضرت زهرا<sup>(س)</sup>، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان شماره ۱۰ مشهد و مؤسسه آموزش عالی خردگرایان مطهر در این معبر قرار دارند و به همین دلیل دانش آموزان بسیاری در آن رفت و آمد می کنند. زهراکاشانی که خانه اش در لادن ۲۰ است، به ما می گوید: دختر من کلاس چهارم درس می خواند. فصل تابستان بیشتر وقتش را در کانون می گذراند. اینجا کلاس های متنوعی دارد و خیلی از بچه های محل از این امکانات آموزشی استفاده می کنند. او ادامه می دهد: چندروز قبل که برای ثبت نام در کلاس ها آمده بودم، معتمدی به جان فنس های کال انتهای کوچه افتاده بود و داشت آن ها را از جا درمی آورد. اتفاقا موفق هم شد و حدود چند متر از فنس را کند. این کال تقریباً ۴ متر عمق دارد؛ خیلی خطرناک است و اگر خدای نکرده بچه ای به آن سقوط کند، به قیمت جانش تمام می شود. محبوبه سلطانی، مادر یکی دیگر از بچه ها، ادامه حرف های زهراخانم را می گیرد و می گوید: چندروز پیش با همسایه ها به شهرداری رفتیم و از آن ها خواستیم که فنس های کال انتهای کوچه را اصلاح کنند. با سامانه ۱۳۷ هم تماس گرفتیم که در این باره به ما قول مساعد دادند.

### ● کوچه باید ایمن باشد

علاوه بر کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، دبستان دخترانه حضرت زهرا<sup>(س)</sup> نیز در این معبر قرار دارد. به قول یکی از

والدین، وقت تعطیلی مدرسه که می شود، بچه های دبستانی در کوچه جمع می شوند تا والدین آن ها به دنبالشان بیایند، بعضی از بچه ها بازیگوش هستند و به سمت کال می روند. گاهی با هم بازی می کنند و گاهی هم دنبال هم می روند. صفورا صالحی می گوید: بچه هستند دیگر؛ نمی شود مدام به آن ها بگویید بنشین، نکن، ندو. دوست دارند بازی کنند. برای همین هم شرایط کوچه باید ایمن باشد؛ البته از الان تا شروع مدرسه ها زمان طولانی درپیش داریم، اما این کوچه و کال انتهای آن هرچه زودتر ایمن شود، بهتر است. صالحی ادامه می دهد: این موضوع را با اعضای شورای اجتماعی محله هم درمیان گذاشتیم. آن ها گفتند این موضوع را بررسی می کنند. اگر شما هم در رسانه پیگیر باشید، فکر کنم نتیجه مطلوب حاصل شود.

### ● مرمت فنس ها ضرورت دارد

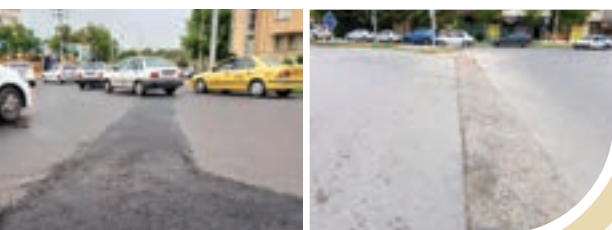
موضوع مرمت فنس های کال انتهای معبر لادن ۲۲،۱ را با رئیس اداره حمل و نقل و عمران شهرداری منطقه ۹ درمیان می گذاریم. سیدهادی صالحی اظهارنظر دقیق را به بعد از بازدید میدانی از محل موکول می کند؛ بازدیدی که روز شنبه این هفته صورت گرفت. صالحی پس از بازدید از محل کال بیان کرد: نصب فنس برای کال انتهای معبر لادن ۲۲،۱ ضرورت دارد. از آنجایی که بچه ها و دانش آموزان بسیاری در این کوچه رفت و آمد می کنند، شهرداری باید برای نصب فنس کناره کال اقدام کند. او ادامه می دهد: شورای اجتماعی محله لادن می بایست در آخرین نشست خود، این موضوع را مصوب کنند و برای اجرا به معاونت فنی و عمرانی شهرداری منطقه ۹ ارسال کنند.



بایگیری شهرآرام محله، وعده رئیس اداره حمل و نقل و عمران شهرداری منطقه ۹ بعد از ۱۰ روز عملی شد

### آسفالت نونوار میدان لاله

ریاحی اوایل اردیبهشت بود که برخی شهروندان محله گل دیس با شهرآرام محله تماس گرفتند و از کنده کاری های آسفالت دور میدان لاله گلایه کردند. در ادامه، سری به این محل زدیم و موضوع را با رئیس اداره حمل و نقل و عمران شهرداری منطقه ۹ درمیان گذاشتیم و گزارش را در شهرآرام محله ۹ اردیبهشت منتشر کردیم. سیدهادی صالحی وعده کرد که لکه گیری آسفالت معابر منطقه آغاز شده و رینگ میدان لاله هم در اولویت است. وعده صالحی پس از ۱۰ روز عملی شد و کنده کاری دور میدان لاله با آسفالت سرد پوشانده و مرمت شد. محسن سراوانی، یکی از اهالی در تماس با شهرآرام محله گفت: این هفته از شهرداری منطقه آمدند و کنده کاری های سرتاسر میدان لاله و حتی بولوار فکوری و بولوار لادن را آسفالت کردند. از این به بعد، با خیال راحت تری در این معابر تردد می کنیم.



### روان تر شدن رفت و آمد در معابر منطقه ما

به همت اداره خدمات شهری منطقه ۹، عملیات رفع نشست های خطر آفرین معابر با استفاده از آسفالت سرد و تراشه انجام شد. این اقدام با هدف افزایش ایمنی تردد شهروندان و بهبود وضعیت معابر صورت گرفت و موجب روان تر شدن عبور و مرور در نقاط آسیب دیده شده است.

### کودکان در ایران امام رضایی

هفته گذشته، باغ شهر با نوبی و کیل آباد شاهد حضور کودکان در ویژه برنامه «ایران امام رضا<sup>(ع)</sup>» بود. در این برنامه فرهنگی و هنری که به مدت دو روز و به همت شهرداری منطقه ۹ برگزار شد، کودکان با مشارکت در ایستگاه بازی و نقاشی، ارادت خود را به ساحت مقدس امام رضا<sup>(ع)</sup> و کشورشان، ایران نشان دادند.

### فضای سبز منطقه ما ایمن می شود

عملیات بهسازی و هرس فضای سبز در محلات، بولوارها و پارک های بزرگ و محلی با هدف حفظ ایمنی شهروندان با سرعت در حال اجراست. در این راستا، یازده اکیپ عملیاتی برای قطع شاخه های خطرناک و جمع آوری شاخه ها و سرشاخه های شکسته ناشی از وزش باد، طوفان و رد و برق اقدام کرده اند و نقاط پرخطر را ایمن می کنند.



۹

شما می‌توانید اخبار کوچه و خیابان‌تان را به شماره ۰۹۳۸۵۹۶۴۰۸۵ در پیام‌رسان ایتا ارسال کنید.

۱۰



### ● ○ رکاب‌زنی با پرچم ایران در بولوار حجاب

پسران موکب‌های میدان حجاب و امام خامنه‌ای (مدظله العالی) در اقدامی مشترک، مسیر بین دو موکب را با پرچم رکاب زدند. کودکان و نوجوانان این دو موکب که هر شب در اجتماعات حضور دارند و در اموری همچون ریختن چای، شستن ظرف‌ها، آشپزی، هماهنگی سیستم صوتی و... مشارکت دارند، این هفته طی اقدامی نمادین، سوار بر دو چرخه‌هایشان شدند و در حالی که پرچم کشور عزیزمان را همراه داشتند، مسیر بین موکب میدان حجاب تا موکب تقاطع ادیب و اندیشه را رکاب زدند. آن‌ها در برنامه‌های دیگری همچون اجرای سرود پرچم‌گردانی‌های شبانه نیز مشارکت دارند.



### ● ○ مسجد حضرت ابوالفضل (ع) پایگاه علم و دانش

فهیمة شهری معلمان دبستان‌های دخترانه و پسرانه محله رازی در اقدامی خودجوش، کلاس‌های درسی را به مسجد بردند. با توجه به تعطیلی مدارس، آن‌ها از هیئت امنای مسجد حضرت ابوالفضل (ع) خواستند امکان برگزاری کلاس‌ها در این مکان را برایشان فراهم کنند. با استقبال گسترده‌ای که شد، جای جای مسجد به یک کلاس درس تعلق گرفته و هر کلاس تا ۴۵ نفر شرکت‌کننده دارد. برخلاف بعضی مساجد که در آن فعالان محلی، رفع اشکالات درسی دانش‌آموزان را انجام می‌دهند، در اینجا معلمان مدارس به تدریس برای دانش‌آموزان می‌پردازند.

### ● ○ دیدار با قهرمانان محله رازی

خواهران پایگاه بسیج حضرت زینب (س) در اندیشه ۱۹، در حال برنامه‌ریزی برای دیدار با خانواده جانبازان محل هستند. آن‌ها با کمک بنیاد شهید، بالغ بر ۲۵ جانبازا در محله رازی شناسایی کرده‌اند و قرار است هر هفته به دیدار دو خانواده بروند. آن‌ها تاکنون با خانواده جانباز سید میرزا حسینی اول دیدار داشته‌اند. همه جانبازان شناسایی شده با وجود مشکلات جسمی و دردهای متعدد، شب‌ها در اجتماعات حضور دارند. هدف از این دیدارها قدردانی از رشادت‌های آن‌هاست.



### ● ○ فراخوان برای برنامه‌های عید غدیر

فعالان مسجد ولیعصر (عج) در محله شریعتی مشغول تدارک برنامه‌های روز عید غدیر هستند. در روز اول فراخوان، ۲۵ میلیون تومان کمک از سوی مردم جمع شده است. قرار است آن‌ها جشنی یک هفته‌ای برای عید غدیر داشته باشند. همچنین با مشارکت مردم، در این روز گوسفند، قربانی و بین نیازمندان تقسیم می‌شود. تهیه غذایی همچون چلوکباب یا چلو جوجه زعفرانی، یکی دیگر از برنامه‌های آن‌ها برای روز عید غدیر است که با کمک اهالی انجام می‌شود. سال گذشته با این کمک‌ها ۲ هزار و ۵۰۰ پرس غذایی نیازمندان توزیع شد.



## مردم و مسئولان منطقه مادر سامانه ۱۳۷

### حوزه شهرسازی

شهروندان طی ۷ تماس تلفنی، درخواست رسیدگی به ساخت‌وسازهای غیرمجاز در خیابان‌های پیامبراعظم (ص) ۴۱، تون ۴۴، حجاب ۵۴، پیامبراعظم (ص) ۲۳، انقلاب ۱۴، ادیب ۵۱، غفوری ۱۸ را داشتند.

### حوزه خدمات شهری

۲ نفر از شهروندان محله خاتم‌الانبیا (ص) در گفت‌وگو با شهردار منطقه ۱۰ درخواست جمع‌آوری خاک و نخاله‌های معابر گلریزا و ایوبی ۲۶ را داشتند. شهروند دیگری هم خواستار تعیین تکلیف زمین رهاشده معبر گلریز ۱۳ شد.

جابه‌جایی مکان پارکینگ خودروهای جمع‌آوری زباله و جمع‌آوری خاک و نخاله از اراضی رهاشده معابر اندیشه ۸۳ و درخواست روشنایی برای بولوار امامیه حدفاصل معابر امامیه ۶۲ و ۶۴ از دیگر مواردی بود که شهروندان با وحید برجسته‌نژاد مطرح کردند.

### تعداد پیام‌های مردمی

۲۱ تماس

### حوزه فضای سبز

در این حوزه ۴ تماس برقرار شد و شهروندان درخواست درخت‌کاری در معبر شهید محمدی ۱۰، رسیدگی به قطع درختان در بولوار امامیه، آبیاری بهینه فضای سبز سطح منطقه و رفع ترکیبگی لوله آب فضای سبز در معبر بهروز را مطرح کردند.

### حوزه فنی و عمران

یک نفر از شهروندان محله حجاب تماس گرفت و درخواست آسفالت معبر خاکی ادیب ۲۶/۱ را مطرح کرد. ۳ شهروند دیگر هم در تماس‌های خود مواردی مانند لکه‌گیری آسفالت معبر حجاب ۴۶، خرابی آسانسور پل‌های عابریزاده بزرگراه پیامبراعظم (ص) و درخواست اصلاح و مرمت جدول در حدفاصل معابر پیامبراعظم ۷۷ و ۷۹ را مطرح کردند.

ریاحی و وحید برجسته‌نژاد، شهردار منطقه ۱۰، به همراه سعید میرسعیدی، معاون فنی و اجرایی این منطقه، هفته گذشته با حضور در مرکز ارتباط مردمی ۱۳۷، بدون واسطه و طی تماس تلفنی به مشکلات مردم پاسخ گفتند. این گفت‌وگو حدود یک ساعت و نیم طول کشید.

### شهرآرامحله پیگیری می‌کند

شهرآرامحله در هفته‌های آینده، موضوع درخواست جابه‌جایی مکان پارکینگ خودروهای جمع‌آوری زباله در معبر اندیشه ۸۳ و خرابی آسانسور پل‌های عابریزاده بزرگراه پیامبراعظم (ص) را پیگیری می‌کند.

ورزشکار محله رسالت در یک سفر ۳۵ روزه از توس تا قونیه، به دنبال ادای دینش به فردوسی حکیم بود



## پابه رکاب میان دو قله فرهنگ

داستان جلد



سمیرا شاهیان شاید این عبارت به گوشتان خورده باشد که «مسیر مهم تر از مقصد است»؛ مصداق آن در ورزش، افرادی هستند که به دنبال مدال و سکو نیستند و برای خود مسیر پا در آن می گذارند. برای اینکه هر بار، حس خوشایندی را تجربه کنند. علی وحیدی، شهروند محله رسالت از همان هاست؛ کسی که اول با عشق به فوتبال، ورزش را شروع کرد. بعد عاشق کوه شد و بعد تر با دویدن های نفس گیر ادامه داد؛ ماراتن هایی که او را از مرز توان جسمی اش عبور داد. شرکت در ماراتن های دبی و استانبول برای او فقط مقصد نبودند؛ ایستگاه هایی بودند برای آشنایی با دیگر رشته های ورزشی و زندگی با آن ها. از آن به بعد، دویدن، رکاب زدن و شنا کردن برای او چالش هایی بود برای رویارویی با خود. او امسال تصمیم گرفت این چالش را کمی سنگین تر و به شکل یک سفر برای خود طراحی کند. با دو چرخه اش از مشهد که در آن ریشه دوانده رکاب زد تا برسد به قونیه که به آن عشق می ورزد. خودش می گوید وقتی مشهدی باشی، نمی توانی نسبت به فردوسی بزرگ بی تفاوت بمانی. می گوید هدفم از همه این ورزش ها، چالش هایی است که برای خودم می سازم.



### چالشی ماراتن های

### اولین صعود

با مغزت و کیلومترهای آخر با قلبت. یادم می آید از کیلومتر ۳۲ به بعد، دیگر احساس می کردم بدنم دچار فروپاشی شده است. فقط با قلبم می دویدم، چون می خواستم چالش را برای خودم به بهترین شکل تمام کنم. وحیدی سال بعد در ماراتن دبی شرکت کرد. او بیان می کند. این ماراتن را در ۳ ساعت و ۳۰ دقیقه تمام کردم. تفاوتش با ماراتن قبلی در این بود که برای آمادگی بیشتر، تمرین دو چرخه سواری ملایم داشتم که برای دویدن خیلی خوب بود. اتفاق مثبت دیگر هم این بود که در این کشور با ورزش سه گانه آشنا شدم. به همین دلیل وقتی به مشهد برگشتم، کم کم دو چرخه سواری را به برنامه های ورزشی ام اضافه کردم. دویدن در حاشیه قرار گرفت. این کار خودش یک چالش دیگر بود. دو چرخه سواری و شنا به بخشی جدایی ناپذیر از زندگی ام تبدیل شد. او با بیان اینکه همه چیز از یک تصمیم شروع می شود، اضافه می کند: راضی ام از خودم. من با شرکت در ماراتن ها کاری کردم که نیم درصد مردم می توانند انجام دهند.

ورود او به دنیای ورزش های جدی تر استقامتی، از سال ۱۴۰۲ آغاز شد. توضیح می دهد: شخصیتم طوری است وقتی وارد کاری می شوم، باید کامل انجامش بدهم. مثلاً بار اول، دوستم گفت برویم بدویم. من هم دویدن را دوست داشتم و رفتم. کم کم پیش رفتیم تا اینکه به پیشنهاد ماراتن رسیدم. راستش کسی از همان اول نمی گوید بلند شو برو کیلومترها بدو یا بیا دماوند را صعود کن. همه چیز از قدم های کوچک شروع می شود. کمی بعد به پیشنهاد مربی ام، امید حاتمی، در ماراتن استانبول ثبت نام کردم. باید حدود ۴۲ کیلومتر رامی دویدیم. این ماراتن ها طوری است که در همان سوت آغاز، حرفه ای ها مثل مراکشی ها سبقت می گیرند و الباقی افراد فقط باید بدون تا خودشان را اثبات کنند. من هم حدود چهار ساعت دویدم. این دهنده با یادآوری دقایق دشوار رقابت استانبول ادامه می دهد: این ماراتن آن قدر سخت است که اول با پاهایت می دوی، بعد

علی وحیدی، متولد ۱۳۶۴ و فارغ التحصیل رشته مکانیک است. او سال هاست زندگی اش را با ورزش گذرانده و به گفته خودش بیشتر تصمیم های ورزشی برای او، شبیه چالش های روحی و روانی است. این کوه نورد، تجربه های قله نوردی اش و لحظه شیرین رویارویی با دماوند را به یاد می آورد و می گوید: اوایل کوه نوردی را جدی دنبال می کردم تا جایی که تقریباً به همه قله های شاخص ایران صعود کردم. اولین صعودم به دماوند، فقط یک ماه پس از شروع کوه نوردی بود. مواجهه با دماوند، برایم لحظه خاصی بود. ساعت ۶ صبح، هم زمان با طلوع آفتاب رسیدیم. بعد از آن زیاد به دماوند رفتم، ولی به نظرم هیچ کدام دیگر حس اول را نداشت. کم کم کل زندگی ام شد کوه. یعنی واقعا از همه چیز جدا شدم و رفتم سمت کوه. این ورزشکار که مربیگری کوه نوردی و دره نوردی را در سابقه خود دارد، می گوید: الان کوه نوردان مشهد اسمم را می دانند. نمی گویم همیشه حرفه ای بوده ام، ولی خیلی جدی هستم.

یک جاده از تو

سفر بود هم همه امسال در می دادیم. رؤیا پردازی خام می گفت یک رویا بی می کرد. سفرش گذشت

## سفر یک مشهدی از توس تا قونیه

جرقه یک چالش بزرگ، در یک سفر دونه فره با همسرش زده شد. در همین سفر بود که ایده رکاب زدن تا قونیه در ذهنش نشست: «گفتم وقتی دیگران می روند، چرا من نروم؟ چرا رؤیای خودم را زندگی نکنم؟» این ایده چند ماه بعد در ۲۸ شهریور ۱۴۰۴ عملی شد. سفر این ورزشکار مشهدی از میدآرامگاه فردوسی شروع شد و ۳۵ روز طول کشید تا اینکه سوم آبان برگشت. برخلاف بسیاری از سفرهای مشابه که به جمع آوری کمک های خیریه یا جذب حامی مالی متصل می شوند، و حیدی تصمیم گرفت این مسیر، شخصی باشد. در این باره می گوید: نمی خواستم مسئول کسی، جز خودم باشم. به این فکر می کردم اگر سفر نیمه کاره هم بماند، شرمنده کسی نمی شوم.

در طول مسیر، واکنش های زیادی دریافت می کند و با کمال تعجب متوجه می شود که بسیاری از ایرانی ها حتی نمی دانند توس کجاست؛ «خیلی ها فکر می کردند توس یکی از محله های مشهد است. یکی از خاطرات به یادماندنی این سفر، شب آخر و ۱۳ کیلومتر پایانی تا مزار مولانا بود. برنامه ام برای آن روز رکاب زدن بود، اما شرایط مسیر و هوا، همه چیز را تغییر داد. به منطقه ای رسیدم که پراز چادرهای آوارگان سوری بود. هم خسته بودم و هم کنترل تجهیزات سنگین در باد شدید سخت بود. از طرفی شهر به دلیل راهپیمایی اعتراضی که مردم داشتند، قفل شده بود. همه شرایط دست به دست هم داد تا مسیر آخر، سخت ترین شب سفر شود. ایستاده بودم و به زمین و زمان را بد و بیراه می گفتم. دیگر نمی دانستم چه کنم.»

او ادامه می دهد: انگار معجزه شد. یک زوج ترک که فارسی می دانستند، به کمک آمدند. من را به خانه یکی از آشناپانسان بردند. در تمام مسیر، کمک هایی شده بود. اما هیچ کدام مثل این یکی نبود. انگار درست در لحظه ای که ناامید شده بودم، یک نفر به دادم رسید. حس خیلی خاصی بود. دیدنی ها و گفتنی های سفر را در قالب استوری در صفحه شخصی ام منتشر کردم.

## آخرش چه؟

برای وحیدی، چالش، صبر و استقامت، کاری کرده که ورزش و زندگی را به یک تجربه عمیق تبدیل کرده است. او با وجود سال ها مداومت در ورزش، همچنان هدف مشخصی برای فعالیت هایش بیان نمی کند، بلکه می گوید: می خواهم کاری را که ذهنم می گوید انجام بدهم. نمی دانم بعدش چه می شود و به انتهایش فکر نمی کنم.

او از دیدار اخیرش با دوستان قدیمی فوتبال هم یاد می کند؛ دوستانی که بعد از سی سال دوباره دور هم جمع شده اند و با شوخی می گویند: هم دوره ای هایم از من می پرسند تو هنوز به کوه می روی؟ آن ها با اینکه ورزشکار بودند، زندگی عادی می خواستند؛ صبح سرکار، عصر کنار خانواده، شب خواب، اما من همیشه حس می کردم حرکت و چالش چیزی نیست که بتوانم از خودم جدا کنم.

سپس از یکی از تجربه های مهمش صحبت می کند: چالش دوازده ساعته تاب آوری در ایران برگزار شده بود. در این چالش، هر شرکت کننده ۱۲ ساعت فرصت داشت هر میزان که می خواهد، بدود. من در این ۱۲ ساعت، ۹۳ کیلومتر دویدم. تقریباً کل مشهد را دویدم. وکیل آباد، پارک ملت، هاشمیه، پیروزی، هفت تیر، صدف، کوهسنگی و... دویدن حالم را خوب می کند. دو چرخه سواری و چالش هم همین طور.

وقتی از توس حرکت کردید و به قونیه رسیدید، در واقع در جهان ادبیات از «شاهنامه» به «مثنوی» رسیدید؛ این مسیر جغرافیایی برای شما یک سفر ادبی هم بود؟

بله، دقیقاً به همین دلیل این سفر را شروع کردم. ماجرا فقط ورزش یا جهانگردی نبود؛ بیشتر می خواستم شاهنامه را از یک سفر واقعی دوباره معرفی کنم. همیشه دغدغه ترویج میراث فرهنگی فردوسی و مولانا را داشتم. سال ها است در جشنواره شمس تبریزی در خوی شرکت می کنم و در روز بزرگداشت فردوسی و اخوان هم به آرامگاه می روم. از طرفی مولانا هم ریشه خراسانی دارد و مسیر مهاجرت مولانا، از بلخ تا قونیه، شباهتی به همین مسیر داشت. احساس می کردم به عنوان یک مشهدی، فردوسی هم حقی بر گردن ما دارد و این سفر، ادای حق من به این شاعر بلند آوازه بود.

خودتان دوست داشتید در جاده های خارج از کشور بیشتر ایرانی بودن تا دیده شود یا دو چرخه سوار بودن تا آن؟ بدون شک ایرانی بودنم برایم مهم تر بود.

در طول سفر در جاده های ایران المان هایی از فردوسی و شاهنامه دیدید؟

راستش خیر. یکی از انگیزه های اصلی من از این سفر همین بود که هویت ایرانی مان پررنگ شود. خوشبختانه هر روز حدود ۷ هزار نفر در صفحه مجازی، سفرم را دنبال می کردند و باز خورد زیادی هم گرفتم.

اگر فردوسی بزرگ، می دید یک دو چرخه سوار، مسیر توس تا قونیه را رکاب می زند، فکر می کنید درباره این سفر چه می گفت؟

سؤال جالبی است. این سفر هم مسافت زیادی داشت و هم روحیه ای قوی می خواست. چون نگاه من بیشتر فرهنگی بود تا ورزشی، فکر می کنم این مسیر برای فردوسی هم قابل توجه می بود. شاید حتی داستانی برایش می ساخت.

معمولاً در رکاب زدن های طولانی، آدم مدام با خودش خلوت می کند. خلوت درونی شما در این مسیر چه بود؟

بیشتر از هر چیز، مدام به خودم انگیزه می دادم که وسط راه، جا نزنم. سفر با دو چرخه سخت است؛ چون همه کارها را باید خودت انجام بدهی و گاهی خسته کننده می شود.

شما در پایان این سفر، خودتان را به فردوسی نزدیک تر دیدید یا به مولانا؟

به مولانا. روحیات او، به ویژه بعد از ملاقات با شمس، برایم به آن انقلاب درونی ای که خودم در این سفر تجربه کردم، نزدیک تر است.

بعضی ها مهاجرت می کنند تا دور شوند؛ اما شما برعکس، به جاده زدید تا این سرزمین را بیشتر ببینید. دنبال چه چیزی بودید؟

دنبال دیدن اقوام مختلف ایرانی و تنوع زندگی در ایران بودم.

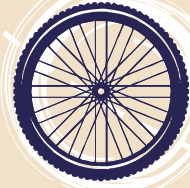
بیتی از فردوسی بود که در این سفر با خودتان مرور کنید؟

فریدون فرخ فرشته نبود / ز مشک و ز عنبر سرشته نبود // به داد و دهش یافت آن نیکویی / تو داد و دهش کن فریدون تویی.

این بیت را دوست دارم؛ چون درباره رفتار انسان ها و آن انقلاب درونی است که می تواند آدم را متحول کند.

وقتی به قونیه رسیدید، شهری که برای خیلی ها مقصدی عاشقانه و عارفانه است، چه حسی داشتید؟

بیشتر حس غرور و پیروزی داشتم. وقتی به قونیه رسیدم، احساس کردم یک تحول درونی در من شکل گرفته؛ حسی که توضیح دانش سخت است.



## کجرقه در هوا رکاب زدن بس تا قونیه

سهیلا پورعباس،  
همسر علی وحیدی

من و علی سال ۹۷ با هم ازدواج کردیم. بیشتر وقت ها حرف مشترکمان

ده و سفرهای خوبی با هم داشته ایم. درباره توس تا قونیه چیز از صحبت های دونه فره مان در جاده شروع شد. اردیبهشت مسیر بازگشت از شمال بودیم و داخل ماشین پادکست گوش حرف سفر بود و خاطره هایی که علی با شوق تعریف می کرد. هم می کرد. تلنگری در ذهنش زده شد. ایده یک سفر را به صورت ت. اوایل اصلاً فکر نمی کردم این ایده اجرایی شود. بیشتر شبیه بود، اما از وقتی به مشهد رسیدیم، علی جدی تر به آن ایده فکر رنامه اش را چید و بالاخره رؤیایش عملی شد. دلش می خواست هم فرهنگی باشد و هم ورزشی. خوشبختانه شهریور سال ست. یک سفر دو چرخه ای را از آرامگاه فردوسی شروع کرد. خوشحالم که هم کاری را که دوست داشت انجام داد و هم سفرش با سلامتی به پایان رسید.



دکتر نوفرستی درحالی آسمانی شد که میراثی از امید برای بیماران سرطانی بر جای گذاشت

## پرواز ابدی پزشک اخلاق

یاد آشنا



عکس: مهدیه غفوریان/شهرآورد

**فهمه شهری** ۱۸ مهر ۱۴۰۳ بود که گزارشی درباره دکتر غلامحسین نوفرستی، پزشک متخصص بیماران رادیوانکولوژی (سرطانی)، نوشتیم. ابتلای این پزشک به بیماری سرطان، موجب شده بود ارتباطی دوچندان با بیماران برقرار کند و فراتر از درمان جسم، روح و روان آن‌ها را نشانه بگیرد و درمان‌کننده ناامیدی‌هایشان باشد. این پزشک محله آب و برق نه تنها در رشته خودش پزشکی حاذق بود، بلکه حمایت‌های همه جانبه‌اش از بیماران باعث شده بود که بسیاری از همکاران و مراجعانش او را به عنوان پزشک اخلاق معرفی کنند. او معاون درمان بیمارستان ناظران و نایب رئیس هیئت مدیره انجمن حمایت از بیماران سرطانی بود و برای تهیه تجهیزات و توسعه درمان بیماران سرطانی بسیار کمک می‌کرد. پس از شنیدن خبر آسمانی شدن این پزشک محبوب در ۱۷ اسفند سال گذشته، سراغ اعضای خانواده و همکارانش رفتیم تا شنونده خاطرات آن‌ها باشیم.

### تجویز امید

قرامان در بیمارستان ناظران است، جایی که دکتر نوفرستی تا آخرین روزهای عمر، خودش را به انجامی رساند و بیماران را ویزیت می‌کرد. او کنار داروهای هر ویزیت، امید، آرزو و ایمان را هم به بیماران تجویز می‌کرد؛ چیزهایی که آن قدر به آن اعتقاد داشت که در نام‌های فرزندان‌ش هم تجلی پیدا کرده است. آرزو تنها دختر دکتر است. او می‌گوید: وقتی می‌دیدم پدرم ارتباط عاطفی و تأثیرگذاری با بیماران دارد، تصمیم گرفتم در رشته روان‌شناسی بالینی ادامه تحصیل دهم و در حوزه بیماران سرطانی کار کنم.

او ادامه می‌دهد: پدرم همیشه از بیماران می‌خواست که بیماری را بزرگ نبینند؛ فکر درمان و ادامه زندگی باشند و از مشکلات و سختی‌ها گلایه نکنند.

به گفته او ۹۸ سال که دکتر نوفرستی به بیماری سرطان مبتلا شد، خیلی هانگام‌هاش به او بود تا ببیند آیا خودش می‌تواند به گفته‌هایش عمل کند یا نه؛ او نیز سرفراز از این آزمون بیرون آمد، طوری که به الگویی عملی برای بیماران تبدیل شد.

آرزو به طور داوطلبانه با بنیاد بیماران سرطانی «سپند» ارتباط دارد و به بیماران آنجا مشاوره می‌دهد. او این راه را در راستای توصیه‌های پدرش به مردم داری و کمک به مردم و بیماران انتخاب کرده است.

### رمانی که به واقعیت پیوست

امید، پسر بزرگ دکتر، تعریف می‌کند: بابا ۹۸ ساله داستانی نوشت و به چاپ رساند درباره خانمی که به بیماری سرطان مبتلا شده است. بعد از آن گفت می‌خواهد درمان دیگری با این مضمون بنویسد که در آن پزشک سرطان، خودش به بیماری سرطان مبتلا می‌شود.

او مادرش با این موضوع مخالف بودند. شاید در پس زمینه ذهنشان از این تشابه هراس داشتند. اما این موضوع خیلی زود به واقعیت پیوست و در اردیبهشت سال ۹۸ دکتر نوفرستی متوجه شد که به سرطان ریه مبتلا شده است و داستانی که قرار بود رمان باشد، به واقعیتی تبدیل شد که بر اساس زندگی خودش نوشته می‌شد.

امید می‌گوید: پدر تا آخرین روزهای عمرش کار را رها نکرد. همیشه هم به بیمارانی که درخواست گواهی مرخصی داشتند، توصیه می‌کرد سرکارشان بروند. در این ۳۹ سال زندگی‌ام حتی یک بار نشد که پدرم برایم گواهی بنویسد تا به مدرسه یا محل کار نروم. همچنین با اینکه فرزند یک پزشک بودم، از بیست سالگی کار کرده‌ام.

که دیدمش، آن قدر رفتارش متواضعانه بود که فکر کردم بیمار و از مراجعان بیمارستان است. او تعریف می‌کند: سه روز قبل از فوت دکتر، او را دیدم که با ویلچر آورده بودندش. مثل همیشه خنده رو بود. وقتی شنیدم فوت کرده گریه‌ام گرفت. همه مارتنی هستیم؛ خوش به حال دکتر که با عزت و یاد خوب رفت.

او دکترای مهندسی کشاورزی دارد و به گفته خودش در مسیر کاری و زندگی‌اش بارها زمین خورده است، اما پدرش در عین حمایت، از او خواسته که دوباره بلند شود و روی پای خودش بایستد.

### از درد مردم پول در نیارود

امید تعریف می‌کند: پدر، شب آخر عمرش به من زنگ زد و گفت به آبی سی‌یو ببرمش. لباس‌هایش را عوض کردم. نکته به نکته گفت که در بیمارستان از پرستار بخواهم چه کارهایی انجام دهد. همه را به پرستار گفتم. گفته بود بیهوشش کنند. خودش می‌دانست صبح رانمی‌بیند اما موقع رفتنش هم مثل دیگر روزها بود. صبح که رفتم بیمارستان، پدر تمام کرده بود من آخرین بوسه را بر پیشانی‌اش زدم. دکتر نوفرستی به بیماران سرطانی کمک مالی می‌کرده است. امید در توضیحش می‌گوید: بابا دوست نداشت این کمک‌هایش آشکار باشد. برای همین بهتر است وارد جزئیات نشویم. آنچه همه می‌دیدند این بود که اگر کسی می‌گفت پول پرداخت ویزیت را ندارد، بابا گان ویزیت می‌شد. اصلاً هم پدر دنبالش نبود که ببیند آیا آن فرد واقعاً نیازمند است یا نه. بعضی سنگین‌گلوئی امید را می‌فشارد؛ به رغم خویشتن داری، اشک‌هایش فرو می‌ریزد و با صدایی لرزان می‌گوید: سرطان درداست و پدرم هیچ وقت دنبال پول درآوردن از درد مردم نبود.

صالح حسین‌پور، داماد خانواده، ادامه کلام را در دست می‌گیرد. او که دندان‌پزشک است، می‌گوید: دکتر نوفرستی با وجود ۲۱ سال سن و بیماری خودش، بیست و چهار ساعته درد سترس بیماران بود و بارها در مراسم و مهمانی‌های دیدیم که دار به تماس‌ها و پیام‌های بیماران پاسخ می‌دهد.

### حکم استادم را داشتند

عاطفه صاحب‌کاری همسر امید و عروس خانواده است. او از دکتر به عنوان استاد یاد می‌کند و می‌گوید: من با دکتر هم‌رشته بودم. ایشان برایم حکم استاد را داشتند اما این قدر متواضع بودند که هیچ وقت نمی‌گفتند بیا اشکالات را از من بپرس؛ بلکه می‌گفتند بیاد درباره درس‌هایت باهم صحبت کنیم تا من مطالب جدید را یاد بگیرم.

عاطفه ادامه می‌دهد: ابتدای ازدواج یکی از موضوعاتی که در این خانواده توجه‌مراجلب کرد، احترام و صمیمیت بین دکتر و همسرشان بود. به نظرم نمونه بودند.

### فکر کردم از مراجعان بیمارستان است

صدیقه مشتاقی که از همکاران بخش مشارکت‌های مردمی بیمارستان ناظران است، می‌گوید: دکتر نوفرستی یک گوهر نایاب بود. بار اولی

### مثل یک پدر واقعی

زهره مهربان پانزده سال منشی دکتر نوفرستی بوده است. او از دکتر به عنوان فردی با اخلاق، رازدار، باطمینان، مهربان، مشاور، درمانگر و با سواد یاد می‌کند و می‌گوید: هر چه از منش و منیت این فرد بگویم، کم است. برای من و بسیاری از



بیماران حکم یک پدر به معنای واقعی را داشت. او با اشاره به کمک‌های مالی دکتر به بیماران می‌گوید: بارها پیش می‌آمد که دکتر برای بیماران نیازمندش، کارت خودش را به من می‌داد و می‌گفت برو هزینه‌های دارو، آزمایش و... را برایش پرداخت کن و تا کید هم می‌کرد که بیمار متوجه نشود چه کسی این هزینه را پرداخته است.

منشی دکتر نوفرستی تعریف می‌کند: خیلی وقت‌ها پیش می‌آمد که بیماران برای دکتر هدیه می‌آوردند اما دکتر بدون استثنا همه آن‌ها را می‌داد و در کمد می‌گذاشت و به بیماران نیازمند هدیه می‌داد. به گفته او دکتر نوفرستی کمک‌های مالی و فکری زیادی به مرکز درمانی رضا کرده و معتقد است اگر این مرکز در حال حاضر این قدر پیشرفت کرده، نتیجه کمک‌های افرادی همچون دکتر نوفرستی است. مهربان با حسرت می‌گوید: در هجده سال گذشته حداقل با بیست پزشک کار کرده‌ام اما کمتر پزشکی، منش دکتر نوفرستی را دارد. به نظرم جزو دردمندانه‌های خدا بود.



روایت‌هایی از مادر شهید حسن شریعت از قد بلند و نحوه شهادت فرزندش

## هر روز در صف اول تظاهرات

اهالی خاکریز

زد و گفت: «مادر کو چولو مو چولو! بیابنشین می خواهم باشما حرف بزنم.» چون خودش خیلی قد بلند بود، من را «کو چولو مو چولو» صدا می کرد. کنارش نشستیم. به آرامی به من گفت: «این دفعه که بروم، شهید می شوم.» من هم سریع لب گزیدم و گفتم: «زیانت را گاز بگیر؛ می آیی و دامادت می کنیم.» دفعه آخر که می خواست به جبهه برود، خدا حافظی اش با همیشه فرق می کرد. تا آخر که چه چند بار برگشت و برای من و خواهرش که او را بدرقه می کردیم، دست تکان داد. آن زمان خواهرش کلاس پنجم بود و این دو به هم وابستگی داشتند. حسن رفت و سه ماه بعد، پیکری سرش را آوردند و بالباس های خون آلود جنگی هم دفنش کردند. ورد زبانش «یا حسین (ع)» بود. بلند می شد و می نشست: «می گفت: «یا حسین (ع)». بچه ها را روی شانه هایش می گذاشت. می گفت: «یا حسین (ع)». خیلی به آقا ادرات داشت و آخر سر هم مثل امامش بی سر به شهادت رسید.

بعد از شهادت حسن ناراحت بودم و خیلی بی تابی می کردم. یک شب به خوابم آمد و گفتم: «مادر برای چه این قدر گریه می کنی؟» گفتم: «برای تو.» گفت: «نگاه کن! من کنارت هستم، همان طور که همیشه قول داده بودم.»

نام: حسن شریعت قرقی

تاریخ تولد: ۱۳۳۹/۱۲/۰۴

تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۰۲/۲۰

محل شهادت: شلمچه

دسته اعزامی: ارتش، آرپی جی زن

روشن بود و اخبار جنگ را پخش می کرد. نماز مغرب و عشا را خوانده بودم که دیدم تلویزیون جنگ را نشان می دهد. بی اختیار زدم زیر گریه که حسن از در خانه وارد شد و پرسید: «مامان برای حسین گریه می کنی؟» آن زمان حسین در نیروی دریایی و ناوچه مشغول خدمت بود. گفتم: «نه مادر! برای جوان هانا را حتم. خدا به داد دل مادرشان برسد.» حسن دستی به سرم کشید. من را بوسید و گفت: «باریکلا مامان، باریکلا! بلند شو و نمازت را بخوان.»

### ● مادر کو چولو مو چولو!

هنوز حسین در جبهه بود که حسن هم از طریق پایگاه مسجد محله جذب ارتش شد و به جبهه رفت. در آنجا آرپی جی زن بود و مسئولیت انتقال اسرای عراقی به تهران را هم بر عهده داشت. چند دفعه ای رفت و آمد تا اینکه یک بار در سفر آخرش، من را صدا



رضاریاخی اقدش خیلی بلند بود، نزدیک ۲ متر، برای همین در راهپیمایی های پیش از انقلاب صف اول می ایستاد و پلاکارد «مرگ بر شاه» را در دستش می گرفت که همه خوب ببینند. بقیه تظاهرات کنندگان هم پشت سر او راه می افتادند. مادر شهید حسن شریعت قرقی همیشه نگران بود که مبادا قد بلند فرزندش کار دستش دهد و اگر درگیری وزد و خوردی اتفاق افتاد، تیر اول به بدن حسن بنشیند. گزارش پیش رو روایت خاطرات بتول شجاع، ساکن محله لشکر، در سالروز شهادت فرزندش است.

### ● غمت نباشد مادر...

شروع انقلاب اسلامی پای حسن را به تظاهرات و مبارزه با رژیم پهلوی باز کرد. از این خیابان به آن خیابان می رفت و در بیمارستان هابه مجروحان خون می داد. آن وقت ها من کارمند بیمارستان بودم. یک روز همکارانم آمدند و به من گفتند: «پسرت هر روز در تظاهرات است. چون قد بلندی دارد، او را در صف اول می گذارند و پلاکارد را هم به دستش می دهند؛ ممکن است بلایی سرش بیاید.» همان روز مرخصی گرفتم و به خانه رفتم. به حسن گفتم: «مادر به تظاهرات نرو. اگر هم می روی چرادر صف اول می ایستی؟ من تمام روز باید نگران تو باشم؟» حسن سری تکان داد و گفت: «غمت نباشد مادر، هیچ غلطی نمی توانند بکنند.»

جنگ که شروع شد، برادر بزرگش به نام حسین راهی جبهه شد. دل توی دلم نبود، گوشه حیاط، یک تلویزیون سیاه و سفید داشتیم که مدام

مردم وحسی که به امام زمان (عج) داشتند، برایم تأمل برانگیز بود.

### ● در اجتماعات چیزی توجهت را جلب کرده است؟

همدلی مردم و اینکه از کسانی که نمی شناسند با روی باز پذیرایی می کنند، برایم جالب است. همچنین روز دختر، بسیاری از ماشین هایی که رد می شدند، بدون اینکه ما را بشناسند، این روز را به من و دوستانم تبریک می گفتند.

### ● بیشتر به اجتماعات کدام محله ها می روی؟

خیلی جاها رفته ام: فکوری، هاشمیه، سناباد، احمدآباد و... اما هر جا باشم، بعد از عکاسی، چند متر آن طرف تر از تجمعات می ایستم و پرچم در دست می گیرم. ترجیح می دهم گستره اجتماعات بیشتر شود.

### ● دوستانت را هم به اجتماع دعوت کرده ای؟

بله. نیروهای انتظامی و امنیتی خیلی وقت ها می گفتند که حضور مردم باعث دلگرمی آن ها شده است. من این موضوع را به دیگران انتقال می دادم و باعث شد تعدادی از دوستانم، انگیزه بیشتری برای حضور در اجتماعات پیدا کنند.

### ● بین صحبت های رهبر شهید، موردی هست که آویزه گوش کرده باشی؟

یکی از صحبت های ایشان این بود که می گفتند جامعه ما از استفاده نادرست از فضای مجازی و رسانه آسیب می بیند. همین نگرانی ایشان باعث شد که من با عکاسی وارد عرصه رسانه شوم تا بتوانم گامی مثبت در این عرصه بردارم. افسوس که در زنده بود نشان قدرشان را ندانستم. کاش حالا بتوانم راهشان را ادامه دهم.

کلیپ های فاطمه کبیر از اجتماعات شبانه، رتبه اول را در سطح پایگاه های حوزه ۷ حضرت زینب (س) کسب کرده است

## ادای دین با دوربین

امید محله

### ● بین کلیپ هایی که آماده کرده ای، کدام برایت خاطره انگیزتر است؟

همه شان را دوست دارم. به نظرم هر تصویری نشان دهنده حس و حال یک انسان منحصر به فرد است. اما عید نوروز یک کلیپ درباره امام زمان (عج) درست کردم که بارها خودم آن را نگاه کردم.

### ● برایمان درباره اش توضیح بده.

از مردم حاضر در اجتماعات پرسیدم اولین نفری که عید را به او تبریک می گویند، چه کسی است. بیشتر افراد از اعضای خانواده شان نام می بردند. بعد، صوتی درباره اینکه امام زمان (عج) همیشه به یادشان است، برایشان پخش می شد. بغض و گریه های



فهمیه شهری | دوربین عکاسی دارد اما خیلی وقت ها با دوربین عکس می گیرد. نمی خواهد حس ناب آدم ها با دیدن دوربین تغییر کند. از شب چهارم، در اجتماعات حضور دارد و تصاویر مردم را در قالب عکس و فیلم ثبت می کند. کلیپ های فاطمه کبیر، به تازگی در مسابقات بین پایگاه های حوزه ۷ حضرت زینب (س) رتبه اول را کسب کرده است. این دانش آموز محله نیروی هوایی در کلاس دوازدهم و رشته گرافیک درس می خواند. به گفته خودش شهادت رهبر، روند زندگی اش را تغییر داده و در حالی که اعتقادات مذهبی اش کم رنگ شده بوده، بعد از این رویداد، دوست و دشمن را بهتر شناخته است.

### ● چه شد که به ثبت تصاویر اجتماعات رو آوردی؟

قبل از جنگ تحمیلی سوم، تحت تأثیر جو هم سن و سال ها، از مسائل مذهبی فاصله گرفته بودم. وقتی خبر شهادت رهبر اعلام شده بود، عده ای که اعتقادات مذهبی چندانی نداشتند و جزو مخالفان نظام بودند، خوشحالی می کردند. از آن زمان ارتباطم را با این افراد قطع کردم. با خودم می گفتم چطور از جنگ و شهادت رهبر کشورشان خوشحال هستند. می دانستم این راه به آزادی و عدالت نمی رسد. بعد از چند روز فکر، مسیرم را انتخاب کردم و رویه اجتماعات آوردم و تصمیم گرفتم بابت تصاویرشان، دینم را ادا کنم.



بیشتر از سیصد و چرخه سوار نوجوان که پرچم‌های کشورمان را به همراه داشتند، مسیر بوستان و فاتا بوستان پژوهش رارکاب زدند. حضور من و امثال من در این همایش یعنی مایچه‌های دهه نودی از این انقلاب و کشور سهم داریم و هر وقت که لازم باشد، مدافعت هستییم. متن و تصویر از سهیل کرمانی، نوجوان فعال محله کوثر



به همت شورای اجتماعی محله اقبال در هفته معلم از معلمان زحمتکش این محله قدردانی شد. بسیاری از این افراد، هر شب در تجمعات مردمی حضور دارند و علاوه بر سنگر کلاس و مدرسه، سنگر خیابان را هم رها نمی‌کنند. متن و تصویر از میلاد نورانی، شورای اجتماعی محله اقبال



## محله به روایت شما

برگزاری مراسم ازدواج آسان، یکی از بخش‌های جذاب تجمعات مردمی در این شب‌ها شده است. این بار یک زوج جوان زندگی مشترکشان را بر سر مزار شهیدان جهانی واسدی، شهدای مدافع حرم، در بوستان خورشید آغاز کردند. متن و تصویر از فاطمه آخوندی، فعال فرهنگی محله نیروی هوایی



به همت شورای اجتماعی محله کوثر، مراسم تجلیل از چند خانواده شهید این محله اجرا شد. در این مراسم که هفته گذشته در مسجد صاحب‌الزمان (عج) با حضور خانواده‌های معزز شهدای هشت سال دفاع مقدس، عموم نمازگزاران و اعضای محترم شورای اجتماعی محله برگزار شد، از خانواده شهیدان صبوری، اعلمی و علی نژاد تجلیل شد. تصویر و متن از سیده‌هاشم الماسی، عضو شورای اجتماعی محله کوثر



این روزها دیوارنگاره و نمایشگاه شهدای مدرسه «شجره طیبه»، میناب در بولوار هاشمیه طرفداران بسیاری پیدا کرده است. حتی در روزهای ابتدای راه اندازی این نمایشگاه، تعدادی از خانواده‌های شهدای دانش آموز میناب که به زیارت آمده بودند، حضور داشتند و در اجتماعات اهالی محله هاشمیه شرکت کردند. تصویر و متن از مریم شهربابی، فعال فرهنگی محله هاشمیه